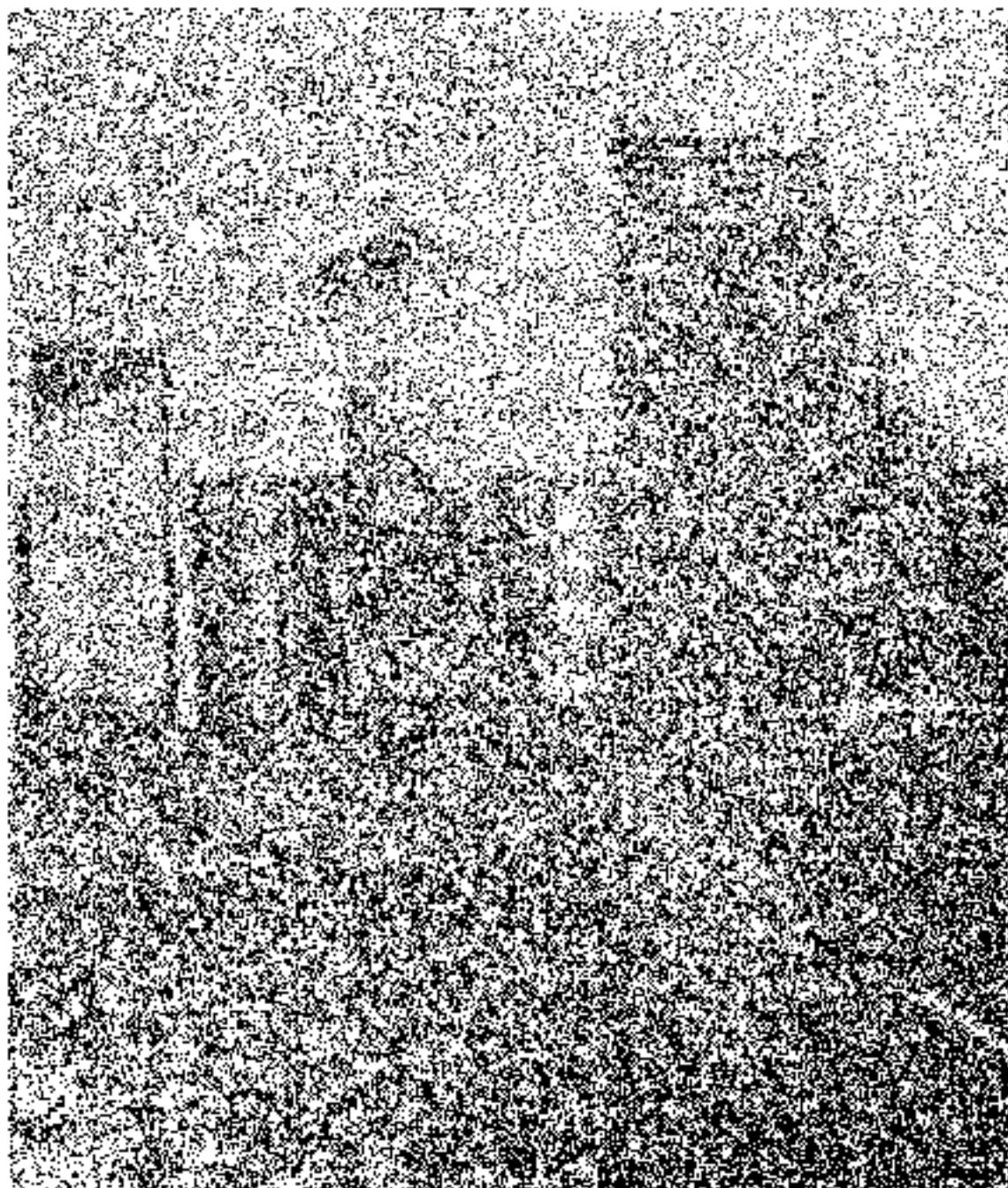


شاه نعمت الله عمارة را تي در تفت داشته است که باير شده بوده و نبيره هاي او بعد از چند قرن آنرا تجديد کرده اند در هر حال اين ابنيه تاريخي که خرابه هايش را مي بينيم اکثراً آنها از بناهاي دوره صفويه و متعلق بنباير شاه



منبر و حجر اب مسجد شاهولي در تفت

است از خانقاه و کاخ و گوشك و غيره بويژه مسجد شاهولي که ذکرش خواهد آمد و چگونگي احوال اين خانواده در آن قسمت که مقدمه آمدن بيزدو تفت است بدينگونه است که چون شاه نعمت الله در ماهان کرمان مرحوم و مدفون گشت خلف ارشد و خليفه اسعدش شاه خليل الله نخست از طرف ميرزا شاهرخ بهرات دعوت شده خانقاه ماهان را رها کرده به هرات سفر نمود و چندي انيس و جليس ميرزا شاهرخ شده زانو بزانوي وي مي نشست و در امور مهمه دخالت ميکرد اين تقرب رشي در دل درباريان انداخت و مشاجراتي بين او و فيروز شاه واقع شد و شاه خليل الله رنجيده خاطر از هرات

طرف بر بست و بطرف کرمان رفته دو پسر خود شاه محب الله و شاه حبیب الله را برداشته به بند و ستان رفت و در شهر دکن فر و نشست و بانداك زمانى ارادت شاهان و شاهزادگان هند را جلب و جذب کرد و مقرب و محترم گشته پس از چندی در گذشت و درهما نجا مدفون گشت و مزارش تا کنون بنام خلیله نامیده میشود و مورد توجه و احترام است و همچنین پسر ارشدش شاه نور الله هم در آنجا وفات کرد و رتبه ولایت بشاه شمس الدین محمد رسید و چهل سال عمر کرده سه پسر آورد موسوم بجلال الدین و تقی الدین و بدر الدین و تقی الدین را دو پسر پیدا شد یکی را شاه خلیل الله ثانی نامید و دیگری را شمس الدین شاه خلیل الله ثانی چنانکه از سنگ مزارش که بتازگی در تفت کشف شده بر میآید در یکی از وقایع و حوادث در هرات شهید شده و جسدش را از آنجا بیزد حمل نموده در تفت در مزار شاهولی مدفون ساخته اند و ماده تار بخش که بر سنگ مرمر منقوش است اینست -

شاه بر هرات دین خلیل الله کرد در خاکدان چو قطع حیات
 سال تار پنج فوت او جستم از دل خویشتمن بوقت وفات
 گفت چون گشت در هرات شهید سال فوتش بود شهید هرات ۹۲۵

اما شاه حبیب الله که گفتیم با پدرش شاه خلیل الله نخست بهند سفر کرد هفتاد و سه فرزند بهمراه سائید چهل و یک نفرشان از پسر و دختر پیش از بلوغ مردند و سی و دو نفرشان زیستند هفده پسر و پانزده دختر از جمله دو نفرشان شاهزاده عبدالله و شاه صفی الله پدارالمبا ده آمدند و در تفت بقعه ساختند و در آنجا ساکن شده و شاید بقعه از شاه در آنجا بوده که آنرا تعمیر کرده محل سکونت خود قرار داده اند و فرزند شاه نور الدین که نامش شاه ظویر الدین علی بود او هم مدتی در هند بوده بعداً بیزد آمد و پدر خود شاه نور الدین را برداشته بهند برگشت و پس از مدتی باز بیزد آمد و بمکه رفت و بدکن برگشت و در آنجا در گذشت و در مزار خلیله مدفون گشت پسرش نعیم الدین نعمت الله

ثانی بجای پدر بارشاد پرداخت و او را هم پسر ی بود بنام شاه نورالدین منظور نظر میرزا اجها نشاه فرمانفرمای آذربایگان شد و طرف میل دختر ماه منظر او که خانم نام داشت واقع شده خانم را بحیالہ نکاح در آورد و کارش اوج گرفت زیرا اجها نشاه ثروت هنگفتی داشت و چشم و چراغ دو دمانش همان دختر (خانم) بود باری شاه نورالدین با حرمش بیزد آمدند و چندی نگذشت که امیر حسن بیگ با یندر یا برکاب کرد و میرزا اجها نشاه را گشت و خزائن او در دست شاه نورالدین افتاده چون بایندر استغلال یافت شاه نورالدین را بشیر از طلبید بقصد اینکه خزائن اجها نشاه را از او بگیرد اما همین که با او روبرو شد بقسمی مجذوب خلق و خلق او گشت که حتی اظهار مطلب نکرده خزائن اجها نشاه برای شاه نورالدین ماند و او خوشدل بیزد بازگشته سرمایه مهمی در این دو دمان بهاند و بر اثر آن ثروت و نفوذ شوکت و نفوذ ایشان محرز شد و چندین وصلت دیگر هم واقع شد که در بخش سوم ذکر خواهد شد

طلوع شاه اسمعیل سر سلسله صفوی

با تفاق مورخین طلوع شاه اسمعیل و استقرار او بر مقرر سلطنت در اوایل قرن دهم هجری بوده شاه اسمعیل فرزند سلطان حیدر که از برادر شهیدش سلطان علیشاه خلافت یافته بود که در کودکی هفت ساله بود و صوفیه ایران بر اثر ارادت بجدش شاه صفی الدین از او اطاعت و انقیاد اظهار داشته سلطنت و یر آرزو میکردند تا آنکه بسن شانزده رسید و با فراست و هوش ذاتی خود کام فرسای میدان مبارزت گشت و پس از انتقام از قاتل پدر خود شیر و انشاه و استیلای بر شیر و آن متوجه آذربایگان شده با مساعدت مریدان و شہامت ذاتی آذربایگان را متصرف شده فوری اعلان سلطنت داد و وصیت سلطنتش و لوله بجان شیخ و شاب افکند و در اندک زمانی فارس

و اراك را قبضه كرد و در سال ۹۱۳ که سالی چند از زمان مداریش گذشته بود دعوت مومنان فرمود و عزیمت مبارزت با علماء الدوله و القدر نمود زیرا روی همتش بدانسو بود که رسم ملوک طوائف را بر اندازد و مرکز سلطنت یا سلطنت مرکزی را استوار سازد چون بعراق عرب رسید سادات و علمای نجف خواستار شدند که بمذهب شیعه رسمیت داده شود زیرا تشیع در آنجا غلبه داشت و اگر اکثریت هم نداشت با فرق دیگر از اهل عامه برابری میکرد بهر حال سید محمد کمونه که از اعظام عراق بود احضار شد و در مسجد جامع بغداد خطبه بر رسم تشیع خواند با حضور سلطان و از آن پس شاه اسمعیل بخوزستان رفته با مشعشعیان جنگید چه آنها طرح مذهب تازه افکنده تبلیغاتشان بوحدهای لطمه میزد و نوعی از الحاد را مروج بود بالاخره در خوزستان بنیان مشعشعی را بر انداخت چنانکه سرانندگان سروده اند

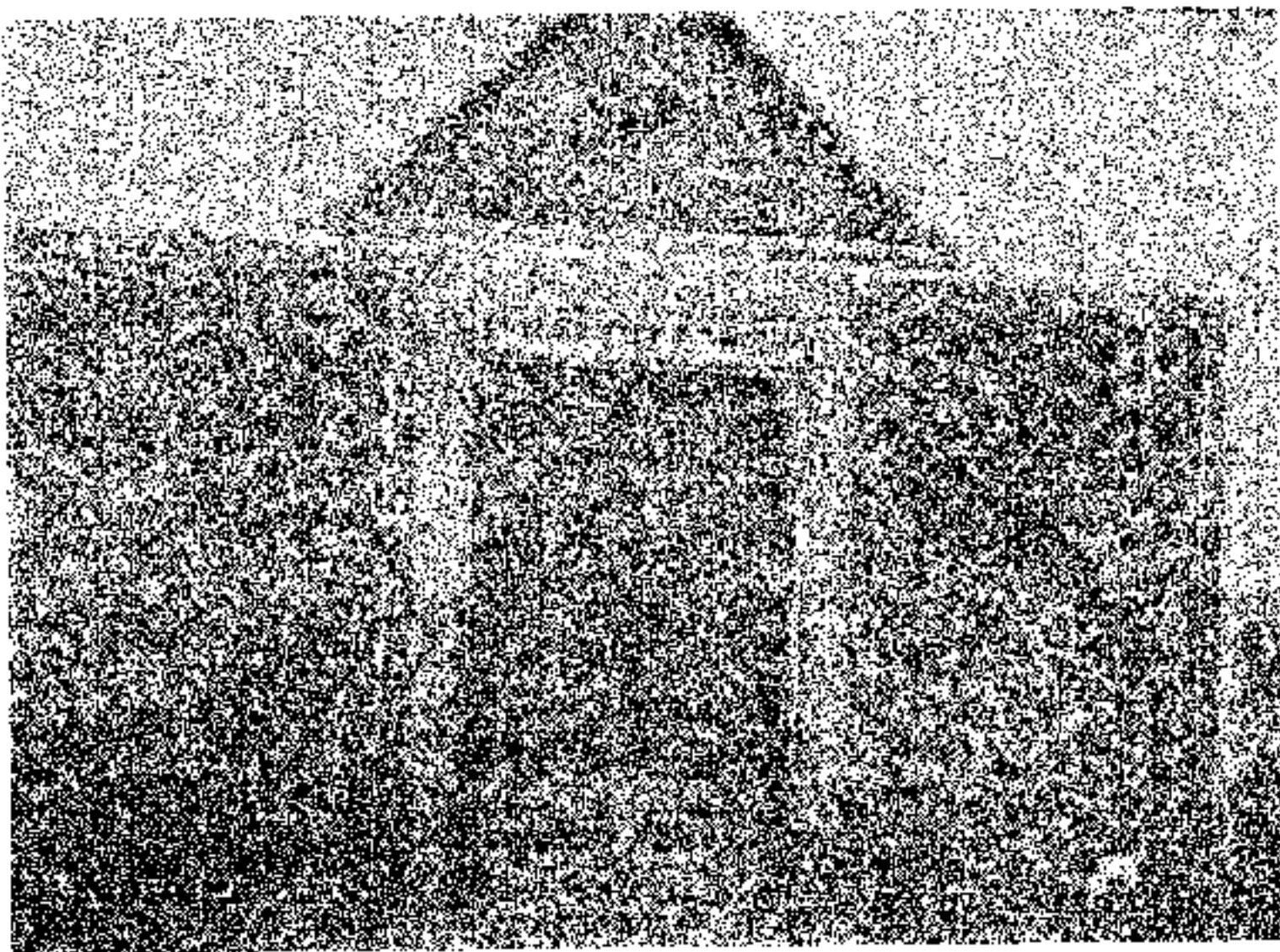
(نظم)

ز خون مشعشع در آن سادهدشت تو گفتی زمین و زمان لاله گشت
 ز بس کشته بر روی هم اوفتاد در آن بادیه بسته شد راه باد
 اکنون میرسیم بیزد و صدارت امیر نظام الدین که مقدمه بالا
 برای این نتیجه بود.

صدارت امیر نظام الدین یزدی

یکی از اسباط (دختر زادگان) شاه نعمت الله ولی امیر نظام الدین مقیم یزد بود نامش عبدالباقی میرازو یزدی بود با فراست و کیاست و نیکمحضر مجمع کمالات صوری و منوی هنگامیکه شاه اسمعیل بعراق رفت و بتشیع رسمیت داد و مشعشعیان را منقرض ساخت عبدالباقی میرزا بحضورش رفته پس از یکی چند ملاقات ویرا منجذب ساخت و چندی بر نیامد که قرعه وزارت بنام او اصابت نمود اگر چه بعضی مبالغه را بدانجا رسانده اند که گویا شاه اسمعیل

میخواست اختیار سلطنت را بدو گذارد ولی این سخن را خالی از اغراق نتوان دانست و اگر هم سخنی رفته از در مصلحت و سیاست بوده در هر حال ریاست وزراء که آن روز بصدارت تعبیر میشد بدو تفویض گشت الا اینکه مدت این صدارت دو سه سالی بیش نبود و امیر عبدالباقی باسید محمد کمونه و میر سید محمد بشرف صدر هر سه در جنگ چالدران سال ۹۱۷ گشته شدند و آن جنگی بود که بین سلطان سلیم عثمانی و شاه اسمعیل اول واقع شده همه مورخین گفته اند تنها حادثه که فتوحات صفویه را که در دهه همان جنگ چالدران بوده باری امیر نظام الدین عبدالباقی میرزا در همان دو سه سال صدارتش کارهای برجسته کرده و نام نیک برای خودش گذاشته و در همه جا نامش بخوبی یاد شده اند که اثری که از او برجاست در بین صدها آثار خیری که موجود شده ایوان و دیواری از صفت صفاست در تفت که اگر چه قابل



دالان مسجد شاه ولی تفت نزد یک صفت صفا

هیچگونه استفاده نیست ولی عظمت بنا را حاکمیت صفت صفارا عبدالباقی میرزا در سال اول صدارتش طرح افکنده و نقشه فرستاده در طرف شرقی عمارت

شا هو لی ساخته اند که اکنون يك قطعه از دیوار و کتیبه کاشی آن باقی مانده است سمت غربی آن صفا هم در چهل سال قبل مؤلف دیده بود در طبقه سیم عمارت شاهو لی با کاشی الواش شعاری نقش شده بود مصدر باین شعر

(ما صو فی صفا صفا ئیم
ما جام جم جهان نمائیم)

و آن بناء مقابل مسجد شاهو لی بود که اکنون جز دیوار خرابه مهیبی چیز دیگری از آن باقی نمانده است

شاه طهماسب و نعمت الله باقی

چون شاه اسمعیل بسال نهصد و سی هجری در گذشت و فرزندش شاه طهماسب نخست بجای پدر نشست از عبدالباقی میرزا امیر نظام الدین صدر پسری مانده بود موسوم بنعمت الله باقی همین که بحد در شد رسید صیت جمال و کمالش شهره در آفاق انداخت سفری با صفهان رفت و بیارگه شاه طهماسب بار یافت و پس از یکی دو ملاقات شاه طهماسب و خاندان سلطنت کلامجذوب جمال و کمالش شدند چندانکه لؤلؤ صدف سلطنت نوابه خانم دختر شاه اسمعیل و خواهر شاه طهماسب گوهر جمالش را بنقد جان خریدار شد و بیوسف حسنش را همچون زاینخامشتری بازار بجملا از شاه پروانه خواست که بی پر و اشمع رخسارش را پروانه گرد و با او همسر و همخانه شاه پروانه (اجازه) داد و عقد مزاجت بسته شد و فرمان فرمانداری یزد جهیز شاهزاده خانم گشته عروس و داماد بادل شادروانه یزد شده و با شکوه و جلالی تمام مردم باستقبال شتافتند و همینکه اشعه محل زرین را دیدند محملی بر آن بستند که بی شك داماد حامل فرمان حکومت است حالی پیشبازی شایان شد و رازی نمایان که روزی چند گذشت و فرمان فرمانداری مخدوم زاده آشکار گشت و چون بر مسند حکومت نشست بی فوت وقت دست بسا ختمان دیوانخانه زده در جوار عمارت امیر غیاث الدین علی دیوانخانه

مجللی ساخت و نامش را عباسیه گذاشت (پشت میدان شاه) و کاخ و کوشکی
 زرنگار بر آن قرار داده که خیره کننده ابصار بود و ایوانهای
 طلائیش جالبانظار بمجلادست کر مش بز شد و خوان نعمش فراز قنوات
 و مزارعی احداث کرد و مسجدی بنام شاه طهماسب ساخت که هنوز بریاست
 و بر در مسجد میدانی انداخت که مشهور بمیدان شاه قدیم است (پشت میدان
 جدید) ولی جز دیواری چند که غالباً ویرانست چیزی از آن میدان و تکیه
 نمانده است و مسجدش بهتر مانده است سنگ مرمری هم دارد که شرح
 تخفیفهای مالیاتی و توضیحاتی در امور اوقاف بر آن حک شده است نخستین
 پسری که از شاه نعمت الله باقی و خانش خانم بوجو داد آمد سنجر میرزا بود
 و بعد از آن امیر غیاث الدین محمد مشهور بمیر میران و نا گفته نماید که میر میران
 متعدد بوده و این را مورخین یزدیابر نخورده و یا مبهم گذاشته اند لهذا
 برای اینکه پاره امور مشتبه نشود باید دانسته آید که يك میر میران سید جلال
 الدین نام داشته که معاصر و معاشر بوده است با شیخ ابواسحاق و در طی
 حوادث شیخ نامی از او برده شد دیگر میر غیاث الدین محمد که ممدوح
 وحشی بافقی بوده و در اینجا مراد است و بین این دو نفر بیش از یک قرن
 فاصله بوده است باز هم یکی چند نفر بلقب میر میران ملقب بوده حتی سید جلال
 الدین میر میران هم در دو حادثه بر میخوریم که فاصله زیاد داشته در
 هر صورت میر میرانی که خینی مهم بوده همی میر غیاث الدین محمد است
 فرزند شاه نعمت الله باقی در تاریخ الفی گوید تنها ارثی که از پدر باو
 رسید چهل لك روپیه هندی بود که بین او و خواهرش پری پیکر خانم تقسیم
 شد: میر میران در تفت قنات مهمی ایجاد کرده بنام غیاث آباد و اینک وصل
 بتفت است و از طرف یزد و این کوی و محله آباد و مهم تفت است و نسبت
 پراهِ پشتکوه آخرین محله محسوب است و شاید نزدیک هزار نفر جمعیت آن
 محله است که همه از آب غیاث آباد استفاده میکنند مجلامیر میران همیشه در

تفت و یزد ساکن بود و چندین خانقاه داشت و در جشنها بسیار می نشست
 و فات خانم ما در میر میران در اصفهان بسال نهم صد و نود و اقع شد
 و در هما نجا مدفون گشت اکنون بطوری که وعده داده بودیم حوادث
 هزار ساله یزد را تا حدی که در دسترس بود در بخش دوم بیابان بر دیم
 و بنخواست ایزدمتعال بخش سیم را آغاز مینمائیم



گنبد مسجد شاه ولی تفت



بخش سوم

یزد از بحبویه اقتدار صفویه تا بحبوحه سلطنت پهلوی خلد الله ملکه
این حوادث سیصد و پنجاه ساله نیز در چهار بند ذکر میشود

بند نخست

اوضاع یزد در دوره صفویه تا پایان فتنه افغانه

(مد رسه شفیعیه در ۱۰۰۲ هجری)

نخستین بنائی که در یزد بعد از هزاره اول اسلامی در سال دوم از
قرن یازدهم ساخته شده مدرسه شفیعیه بوده و بنا بدانست که دو میرزا شفیع و زیر
در یزد بوده نخست در دوره سلطنت شاه سلیمان صفوی که وزیر مستقل یزد
یعنی حاکم بالاستقلال بوده و دیگر در سلطنت ناصرالدین شاه که وزیر
و پیشکار سر تپ خان حاکم یزد بوده است میرزا شفیع نخست مردی متعین
و اثر و نمند بوده و آثار خیری در هر جا گذاشته که از آن جمله مدرسه شفیعیه
است در میدان خان یزد و آن مدرسه ایست که تا این زمان بکمال خوبی
و استحکام بریاست و تاریخ بنای آن بدانگونه که دیده میشود بر کاشیهای
سر در نقش است با نام شاه سلیمان یک هزار و دوی قمری بوده گوید (اثنین
بعد الف) ولی این تاریخ تاریخ اتمام آن مدرسه است که مقارن میشود
با اوایل سلطنت شاه عباس و چنین بر میآید که بنای آن در دوره شاه سلیمان
بوده و اتمامش در دوره شاه عباس

منجم باشی یزدی در ۱۰۰۲

یکی از منجمین یزد مولانا جلال الدین محمد در اوایل قرن یازدهم بسبب امر عجیبی که بیان خواهد شد شهرتی فوق العاده یافته و بمقامات عالیه رسیده و منجم باشی شاه عباس شده و شرح آن بطریق که در کتاب عالم آرای عباس ضبط است بدینگونه است که در سنه یک هزار و دوی هجری همه منجمین اتفاق کردند که در بیع نحسین در طالع شاه عباس دیده شده و از قرانات علوی این معنی استخراج گشته که در این سال یکی از اعظم سلاطین شرق فانی و زایل گردد و وطن غالب اینست که این ضایعه در ایران واقع گردد استکشاف و تطابق این دو مسئله نجومی دغدغه درباریان و خاندان سلطنت انداخت و کم کم مطالب گوشزد شخص سلطان گشت و شاه عباس دچار اندیشه و هراس شد بریشانی و وسواس بفکرش راه یافت زیرا دایماً و در زبان اهل حرم و شاهپرستان محترم این بود که باید تدبیری کرد تا مگر در تقدیر آسمانی تغییری حاصل آید جلال الدین محمد یزدی تدبیری اندیشید بدربار رفت و با مقرر بان حضرت سخن در پیوسته چنین گفت - یکی از بحرمانیکه مستوجب قتل شده باشد بیا و زید و در آن سه روز بیکه در بیع نحسین در آن سه روز واقع میشود او را بر او رنگ سلطنت بنشانید و شاه را خلع کنید بقمیکه شاه عباس در آن سه روز هیچ امری از امور سلطنت دخالت ننماید و شاه نو (یا تازه در آمد!) با مرونی و رتق و فتق امور پیردازد و در روز سوم او را بشمشیر انتقام بسپارد و سلطنت را بشاه عباس برگردانید طبعاً از این تمنع مصداق خطر بر شخص خلیف صادق خواهد آمد و بلا از سلطان حقیقی خواهد گشت! چون قضیه را بشاه عباس عرضه داشتند این رأی را پسندید و فرمود چون دغدغه بخاطر راه یافته و بمفاد النفوس کالنصوص ممکن است خطری برسد بهترین تدبیر همین

است تا ضمیرها بیاید و در این نفوس هم آثار نصوص پیدا آید و البته اجازه میدهم که قرعه این کار را بنام استاد یوسفی ملحد بنماید شرح قضیه اینکه مردی بنام درویش خسرو و نقطوی از ملاحده نوظهور داعیه کرده بود و خود را نقطه حقیقت و مریدان خویش را حروف حی نامیده بود و در طب یا بسی بهم بافته کتابی تنظیم کرده بود بنام بیان و استدلال میگردید بکریمه (الرحمن علم القرآن خالق الانسان علمه البيان) و باین وسیله در قزوین که مرکز ملاحده الموت و جایگاه مشتی از مردم ساده لوح بود بساط تازه گسترده و جمعی را گرد کرده تفرقه ملی ایجاد نموده بود و یکی از مبلغین بر حرارت او استاد یوسفی ترکش دوز بود که از خود نقطه حرارتش بیش بود و مردم را بجدیت تمام بمذهب نقطوی دعوت میکرد و اخیراً فتنه او مشهور گشته و بدام افتاده و قتلش ضرورت یافته بود صلاح بر آن شد که او را بآرزوی دل برسانند و در آن سه روز بر تخت سلطنت بنشاندند باری شاه عباس سهروردی از سلطنت خلع شد استاد یوسفی بسلطنت سهروردی نصب شد و بتشریفات فاخره سرافراز و بتاج و نگین ممتاز گشت بر تخت زرین تکیه زد و در آن سه روز با شوکت شب هی حرکتش میدادند و او را بر استر بر دای سوار کرده بمنزل میبردند و بیارگاه میآوردند و رایت شاهی بر سرش میافراشتند و همه سر لشکران و وزیران بر او کرنش میکردند و شاه عباس در گوشه نشسته از هر تصرفی خودداری میکرد دیگر و زبشوخی بجلالالدین محمد منجم فرمود آقای منجم باشی یکی از لوازم پادشاهی حکم قتل است اگر این شاه نوظهور بداند این تدبیر از شماست و حکم قتل را صادر نماید تا گزیر از اجراء است منجم از این سخن مضطرب شد و تا آخرین ساعت از روز سیم که استاد یوسفی بشمشیر سپرده شد او بر اضطراب خود باقی بود و پیوسته از این و آن میپرسید که استاد یوسفی چه گفته و چه حکمی کرده؟ تا آنکه هر سه تن در آخر روز سیم از پیریشانی خلاص شدند استاد یوسفی بجهان عدم رفت و تمام

عباس بر مقر سلطنت قدم نهاد و جلال الدین بخلع فاخره و مر سوم شاهی و لقب
منجم باشی سرافراز شد و در هر امر طرف مشورت شد و استخراج ساعات
سعد و نحس در امور مهمه بدو محول گشت و حکیم رکنای کاشانی این قطعه
را سروده بحضور شاه عباس فرستاد و مورد نظر مرحمت شد
(قطعه)

شها توئی که در اسلام تیغ خونخوارت هزار ملحد چون یوسفی مسلمان کرد
فتاد در دلم از یوسفی و سلطنتش دو بیت قطعه مثالی که شرح نتوان کرد
جهان بیان همه رفتند پیش او بسجود دمیکه حکم تو اش پادشاه ایران کرد
نکرد سجده آدم بحکم حق شیطان ولی بحکم تو آدم سجود شیطان کرد

وصات شاه خلیل الله سیم با خاندان سلطنت

شاه خلیل الله سیم فرزندان میر غیاث الدین میر میران بود و او نیز بشرف
مواصات با خاندان صفویه مشرف آمد میر میران در اوایل قرن یازدهم
جهان را بدرود گفته و مقام معنوی او با مکنات و ثروت هنگفتش بفرزندش شاه
خلیل الله دوم رسید امین احمد رازی صاحب کتاب هفت اقلیم مینویسد امیر
غیاث الدین میر میران از صنایع صاحب سعادت ایرانست و امروز بر
وساده جاه و منزل و اقبال ~~تکیه~~ زده جای آباء و اجداد خود را بمشاعل
بزرگی روشن دارد و در تکمیل اسباب سعادت و رعایت تکلفات از قسم خورش
و پوشش و احداث باغات و ساختن عمارات و دیگر مقدمات عدیم المثل
و منقطع النظیر است چه شرح رفت او ارفع از آنست که بنان و بیان باظهار
آن تواند پرداخت (انتهی)

از این عبارات بخوبی روشن میشود که بین آبناء و انجال شاه
نعمت الله از حیث رتبه و مقام و زخرف و حطام سرآمده همه بوده و تمام این
مزا تب بغداد از وفاتش بفرزندش شاه خلیل الله سیم رسیده او را مشارباً لبان

گردانید و پیاپی رسانید که مانند جدش نعمت الله باقی با خاندان سلطنت پیوند
 نموده نوا به صفیه سلطانرا که مشهوره سلطان بیگم است و دیره القلائد
 عقد بنات سلطنت بوده بعقد خود در آورد و او دختر شاه اسمعیل دوم
 بوده و در کمال و جمال: اما پسر دیگر میر میران منصور نام داشته در جوانی
 داغ بر دل پدر گذاشته بحجله کور در آمده عروسش نیز تاب جدائی
 نیاورده باندك فاصله بدو و اصل گشت هر دو در تفت در بقعه شاهولی
 آر میدند و بقعه ایشان مشهور بمنصور ریه بوده هنوز هم خرابه آنرا منصور ریه
 میگویند تا چند سال پیش حتی از آثار زیستهای کهن مانند دیوار زرنگار که
 راستی چشم را خیره میداشت باقی بود ولی قریب بیست سال است که دیگر
 چیزی از آنها برجا نمانده تپه خاکی است که میگویند زیر تپه گنبد خانه
 موجود است برای اینکه دو طبقه برده طبقه بالا که مصور و منقوش بوده
 و بران شده و طبقه زیرین که ساده بوده رواق مدور است که برجاست و مشهور
 است که اطاق زرنگارش حجله خانه بوده و میر میران جهة آن ناکامان
 ساخته بوده و بعد از مرگشان آنرا مقبره قرار داده

باری سخن بر سر شاه خلیل الله سیم بود که او نیز چون پدرش مجلل و
 محترم بود و فرمانداری یزد بقید لایغیر بدو محول شده با حرمش سلطان بیگم
 صفویه در یزد و تفت ملجا و ملاذ مرد و زن بودند و درد ستگیری ضعفا و فقراء قصور
 نمینمودند و در قصائد و حشی نام شاه خلیل الله هم بسیار است

سفر شاه اسمعیل دوم بیزد

در موقع فرمانداری شاه خلیل الله سالی شاه اسمعیل بشیر از رفته
 شاه خلیل الله ویرا بیزد دعوت کرد و او هم هوای دیدار دخترش بر سر
 داشت و دعوت را پذیرفته بیزد آمد و شاه خلیل الله تشریفات ملوکانه
 گذرانید و هدایای شاهانه پیشکش نمود جشنها و مهمانیهائی که خورشاهان

جها نستان است چنان برایش فراهم کرد که نظیرش در سایر بلاد واقع نشده بود و باین سبب شاه خلیل الله و مردم دارالعباده فوق العاده مورد نظر مرحمت شدند و شاه اسمعیل هم بتلافی خدمات او بخششهایی بمردم یزد کرد و مقام و رتبه شاه خلیل الله را هم ترفیع نمود ولی شاه خلیل الله عمرش وفا نکرده پس از چند سالی در گذشت سال وفاتش را ۱۰۱۶ نوشته اند دو پسر داشت ولی برادرش سلیمان میرزا فرمانفرمای یزد شد و او نیز بانندک فاصله بیمار شد و بتفت انتقالش دادند و در آنجا بجوار رحمت الهی و اصل و در جوار پدران خود بیلو بخاک گذاشت و پسرش شاه ابوالهدی چندی زمامدار یزد شده در گذشت و فرزندش شاه ابوالبقا بحکومت رسید و از طرف شاه عباس مورد اکرام گردید

شاه ابوالولی و مسجد شاه ولی در تفت

مسجد شاه ولی در تفت از مساجد متینی است که از زیبتهای ظاهری تنها سنک مرمر زیبایی در محراب دارد که فقط گلدانی بر آن نقش شده و از سایر زیبتهای کناری است مگر در و مدخلش که آنهم نیکوست و عکس هردو گذشت اما از حیث استحکام و زیبایی و ارتفاع گنبد بحد کمال است و قصبه تفت را نیکو ابهت داده و آن از بناهای شاه ابوالولی است که در سال ۱۰۶۷ بنا شده اما شاه ابوالولی فرزند شاه ابوالبقا است بعد از وفات او چندی حکومت یزد از خاندان شاه نعمت الله منتزع شد تا آنکه شاه ابوالولی بمکه مشرف شد و در بازگشت از سفر حج با صفهان رفت و حضور شاه عباس مشرف گشت و از آنجا که قریحه سیالی داشت در انشاء و انشاء چکامه شیوانی نظم نمود و تقدیم داشت و بنیاد پسندیده افتاد و کلیه کمالات و فضائل شاه ابوالولی در نظر سلطان جلوه بسزا کرده بالاخره فرمان حکومت یزد بنا مش صا در شد و دلشاد به میهن مألوف آمده فوری دست بسا ختمان زد و پیش از همه انشاء

و احفاد شاه بیزد خدمت کرد از آن جمله در اهرستان باغی دایگشا طرح افکند و آنرا مهر آباد نامید و قنات مهر بجرد (مهریز) و مبارک آباد میداد و امرت کرد و دیوانخانه را تعمیر نمود و بعضی ابنیه دیگر ساز داد و بتفت رفت و در آنجا مسجد شاهولی را ساخت و یادگاری نیکو بر جا نهاد

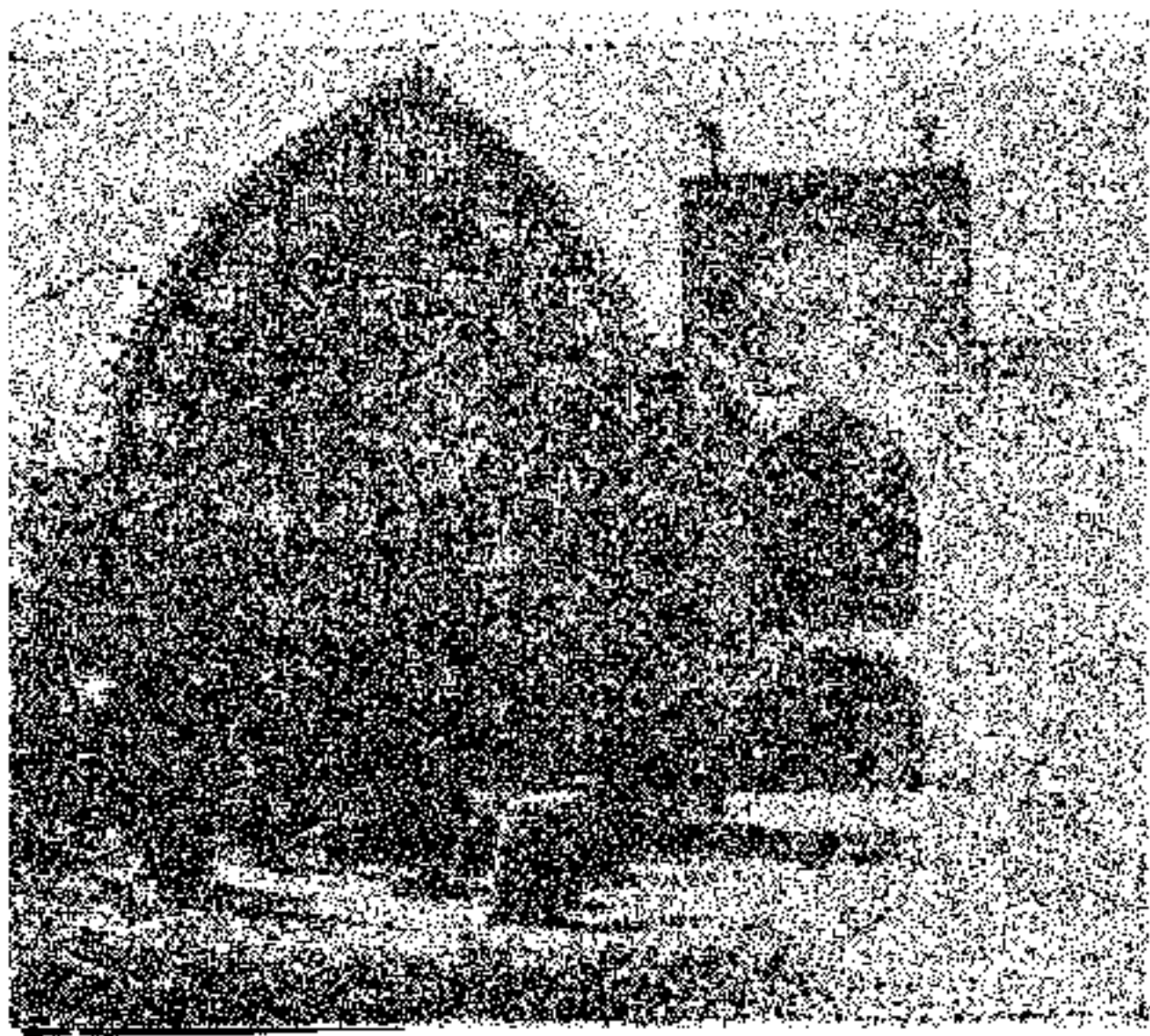
و چنانکه دیده میشود قبری در دالان مسجد شاهولی بوده که لوحه کوچکی بکاشی با خط متوسطی بر دیوار آنجا نصب است تاریخ آن ۱۰۷۴ و میگوید (چو سال اربع و سبعین شد و الف سلیم حافظ از دنیا سفر کرد) همینقدر فهمیده میشود که در آنسال این مسجد بر پا بوده و شاید سلیم حافظ هم دخالتی در بنای مسجد داشته اما گنبد مسجد از اندازه و سمت درونی مسجد مرتفعتر است و اگر درختانی که همه تفت را احاطه کرده است مانع نباشد گنبد در تمام محلات تفت دیده میشود

میدان و نخل شاهولی

میدان شاهولی عبارتست از حسینیه بزرگی که وصل بر آستانه بازار تفت است و پشت رودخانه واقع است که درست آن رودخانه در وسط تفت واقع شده در آن میدان نخل بزرگی وجود دارد که تشریفات چندساله آن در سایه اصلاحات مهمه که در دوره سلطنت پهلوی خلد الله ملکه شرع شده منسوخ گشته بنای این حسینیه و نخل تاربخش ناپیدا است ولی پیداست که در همان حدود بنای مسجد بوده است مسلماً پیش از آن نخل و حسینیه وجود نداشته بعد هم اگر واقع شده بود بنام شاهولی نامیده نمیشد و از آنجا که ما یقین داریم روزی خواهد آمد که مردم از نخل و نخلبندی و نخل برداری چیزی نفهمند و ندانند مقصود چیست لهذا برای آگاهی آیندگان مناسب است در این زمینه قدری روشنتر و مفصلتر سخن رانده آید و اطلاعی بنسل آتیه داده شود نخل عبارتست از هیکل بزرگی از چوبهای تراشیده و تیرهای

بزرگی که تقریباً بنمونه سر و قطور و عریض ساخته شده و اندامش مانند پنجره است طبقه زیرین آن بتیرهای قوی وصل شده برای حمل و نقل: نخلبندی در قدیم عنوان داشته ولی نه باین صورت و مقصد بلکه مخصوص بوده است بنخلهای کوچکی از گلهای مصنوعی که حامل آنرا نخل میگفته اند و گل کاری آنرا نخل بندی میگفته اند برای جشنها و سوره و ما تمها - جلوی عروس نخلها حرکت میدادند که از گل های طبیعی یا مصنوعی نخلبندی شده بود در جنازه میت هم آنگونه نخل بندیها بوده است شیخ سعدی علیه الرحمه میگوید نخلبندم ولی نه در بستان * یوسفم من ولی نه در کنعان * اما نخل و نخلبندی که مخصوص محرم و بزه دهه عاشورا و بنام عزای حضرت سیدالشهداء متداول شد آغازش از دوره صفویه بود که دنباله رسمیت تشیع و روضه خوانی و شبیه سازی (تعزیه خوانی) این نخلبندی دایر شد و از اینگونه بدعتها زیاد پیدا شد و دمبدم تشریفاتش افزون میگشت در همه ایران نخل و نخلبندی در عاشورا وجود داشت ولی در هیچ شهر ستان مانند یزد و تفت پرها هو نبود در یزد و نخل بزرگ که هنوز اسکلت آنها موجود است در دو میدان میرچقماق و میدان شاه بوده و گویند نخل میرچقماق قدمتش بیشتر است و علی المشهور چهارصدسال از عمر آن گذشته است در تفت هم نظیر یزد عیناً دو نخل بزرگ وجود داشته که تا هیکلش از هم نپاشیده عکس یکی از آن دو در اینجا نموده میشود تا آیندگان بر عظمت و بزرگی و روحیات و عملیاتی که بزای آن بود آگاه شوند نظیر این یا اندکی کوچکتر هم در حسینیه گر مسیر است در جوار مقبره جد مؤلف اما تشریفات این چهار نخل یزد و تفت این بود که از روز پنجم محرم شروع میکردند بستن آن نخلها و تا شب عاشورا آئین و آذین بندی آنها تمام شده علمهای بزرگ که شده نامیده میشد از چوب و آهن و پارچه های گرانبها بر آن بسته آئینه های قد نما ی بسیار بر آن آویخته دشنه های آهنین زیاد بر آن بسته شالهای ترمه و زینتهای دیگر بر آن

افزوده قریب بیست نفر هم در درون آن از پائین تا بالا برای تو اختن سنج و خواندن قرآن و اشعار محتشم بر تیرها سوار شده بر وزن آن میافزودند و از صبح تا عصر عاشورا این تشریفات تکمیل میشد و از ظهر دسته های مردم شروع میکردند با آمدن بعضی برای حرکت دادن نخل و بعضی برای تماشا و عزاداری آنها که حامل نخل بودند سرشانه ها را پیازچه های بسیاری که چون متکا می نمود بسته بودند اقلاد و تاسه هزار نفر از اینگونه مردم جوان و قوی بنیه در برداشتن نخل شرکت میکردند تیرهای زیر پر میشد و

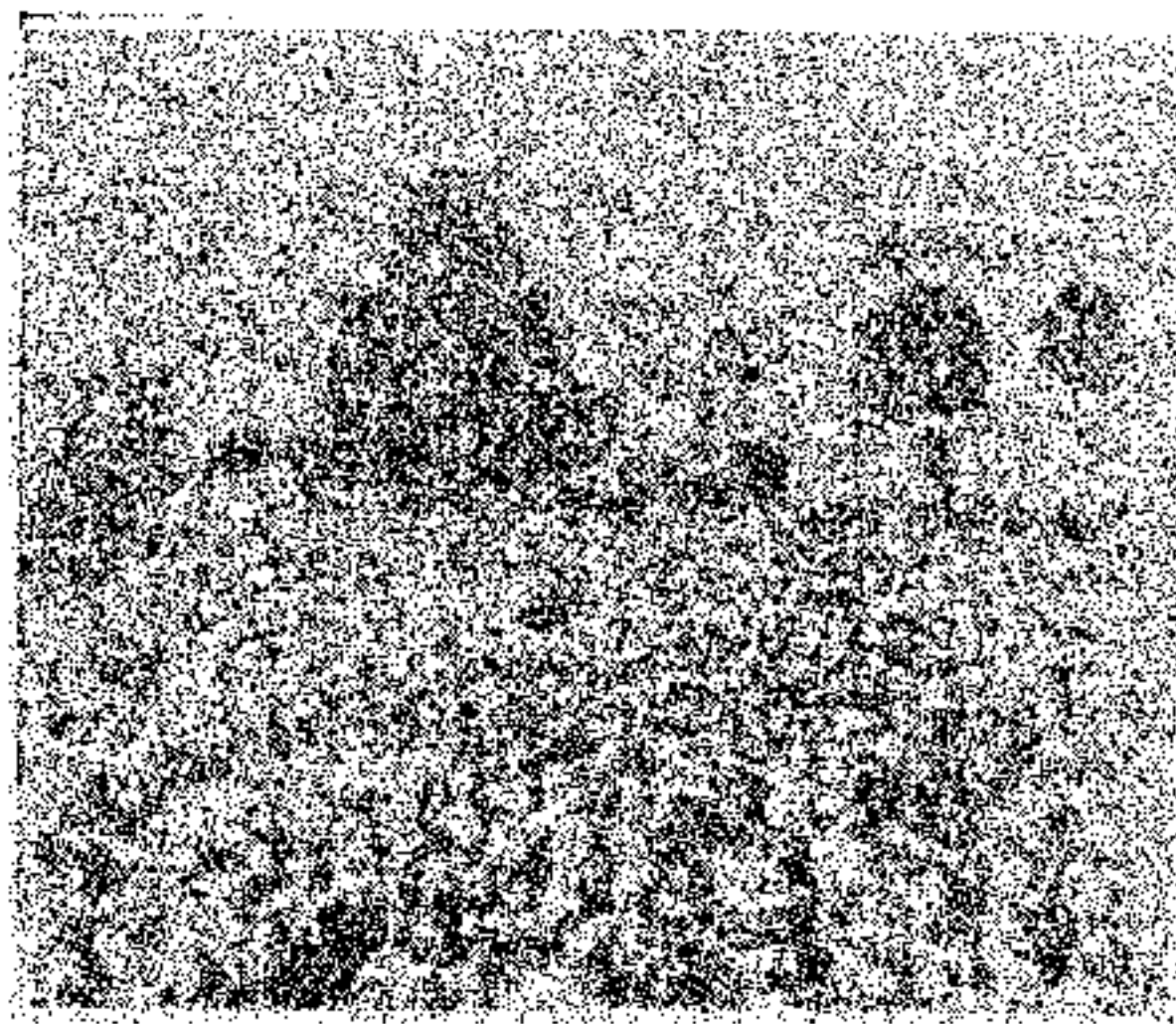


نخل مید آن شاهولی بطور عادی و عاری از زینت

جمعیت از صحن و بام و اطراف میدان چنان احاطه داشت که عبور از وسط آنها ممکن نبود یا مشکل بود طرف عصری که همه مقدمات فراهم شده و جمعیت بقدر لازم بر نخل رفته بودند سر دسته ها صدای بلند خبردار گفته و صدا در صدا پیچیده در صدای سوم نخل حرکت میکرد و آن کوه با عظمت برشانه ها بشمال و جنوب میدان آمد و شد کرده هفت یا نه و گاهی یازده مرتبه از اینطرف میدان تا آنطرف که پانصد قدم فاصله بود میبردند و باز میآوردند

و این رویه در یکساعت از روز در هر چهار میدان یزد و تفت معمول و
 مجری میشد در یزد میدان شاه و امیر چقماق و در تفت میدان شاه ولی و
 گرسیر اینک برای نمونه عکس نخل برداری میدان امیر چقماق که در همین
 سالهای اخیر پیش از منسوخ شدن صورت بسته درج میشود .

اما در فلسفه این عمل میگویند از آنجا که سیدالشهدا را در کربلا
 کسی تشییع نکرد ده همه ساله بعد از ظهر عاشورا در دوستان آنحضرت این عمل
 را مجری میدانند کنایه از تشییع جنازه و جبران بيمهري دشمنان و



نخل میدان امیر چقماق در عاشورا چین حر کن

خلاصه اینکه نوعی از اظهار و فوارادت دوستان و شیعیان است ولی
 اختراع و فلسفه آن هر چه بوده در نظر دیگران کار لغوی بوده و عمل
 آبر و مندی شمرده نشده و قطعاً پیدایش آنها ب فکر خود ایرانی نبوده و
 اقتباس بوده است از پارهای اعمال هندیان که نظیر این عمل است و در هر صورت
 در سلطنت بهلوی که حتماً مصالح بسیاری از امور ملی و کشوری است این کار
 هم منسوخ و متر و مک شد این بدعتی بود که بسلطنت صفویه بایران آمد و با
 انقراض قاجار به طرف بر بست زیر ابدون گفتگو پیش از صفویه هیچ اثری

از اینگونه امور نبوده فقط در گوشه کنار گاهی مجلس تذکری منعقد میشده
در ایام عاشورا و همه شور و شیونها که یکی از آن نخل برداری بود تماماً با
سلطنت صفویه پیدا شد.

آب انبارهای دور لاهن

در همه چیز هنر و عیب هست: اگر در سلطنت صفویه بعضی عواند از
قبیل نخل برداری و دوستگی حیدری، نعمتی (۱) مضر و یا اقلانغو بود در
عرض تر و بیج آب انبار کار مفیدی بود هر چند پیش از صفویه هم آب انبار در
یزد وجود داشته ولی شدت ولع مردم بسا ختمان آن در دوره صفویه و بملاحظه
مثنوبات آخر و به بوده که برای نمونه چند فقره از آنها با تار یخهای بنایشان
در اینجا قلمداد میشود

۱- آب انبار وقت و ساعت که یکی از آب انبارهای خوب یزد است و تا کنون
بکمال رونق برقرار و آبش خوشگوار است در عهد شاه سلطانی حسین بنا شده
سنگ مرمری که بر سر درش نصب است تار یخ بنا را بدینگونه حکایت میکند
(نظم)

شاه سلطان حسین در یادل
مصرعی خواستم دهم انجام
لعن بر قاتل حسین علی
(۱۱۲۱) هجری

در زمان شهنشه عادل
(تا اینجا) بهر تار یخ این خجسته مقام
آمد از غیب این ندای جلی

۱- وجه تسمیه بکدسته بحیدری و بکدسته بنعمتی گویا این بوده که جمعی از صوفیه
خود را فداکار سلطان حیدر پدر شاه اسمعیل میسرده اند بحیدری نامیده شده دست دیگر که
مرید شاه نعمت الله و خاندان او بوده اند مشهور بنعمتی شده اند و این موهوم تا واسط فاجاربه
هجری بود و اینکه برخی نداشته اند حاکی از نام پیغمبر و امام است بکلی اشتباه است

۲- آب انبار باغ گندم که آنهم استوار و پایدار مانده و نزدیک چهار صد سال است مردم کوی باغ گندم از آن استفاده میکنند در نهمصد و هفتاد و یک ساخته شده چنانکه کاشی سردرش حکایت میکند [فرد) دلیلی چو خضراز تو تاریخ پرسد بگو - روزی او بود آب کوثر (۹۷۱) ضمیر (او) مراد بانی آنست

۳- آب انبار چهار سوق در داخل حصار نزد يك مسجد جمعه در هزاروسی و سه ساخته شده سنگ مرمری بر سر در مسجد نصب است مشتمل بر وقفنامه یا نزده جرعه آب خیابان (۱) و ماده تاریخش با کج نقش بوده و فروریخته فقط مقطع آن مانده است (فرد) پی تاریخ اتمامش چنین گفت بنوش ایدل که آب زندگانست (۱۰۳۳)

۴- آب انبار گودال مصیبه که مورد استفاده است در یک هزار و چهل ساخته شده و بر سنگ سردرش این بیت نقش است (بیت) طلب کرد تاریخش از خضر گفت تقی راه بردی بر آب بقا (۱۰۴۰)

آب انبارهای حاج سید حسین چون از ابنیه تازه است در آخر کتاب قلمداد خواهد شد و اگر سردر همه آب انبارها بحال خود مانده بود و خراب نشده یا سنگش را نبرده بودند نامهای بسیاری از بانیان مصالح شناخته میشد ولی متأسفانه بعضی خراب شده بعضی هم برای تصاحب آبی که وقف بر آنها بوده از قدیم سنگش را برده اند گاهی هم برای تبدیل با حسن و ترمیم و تجدید خراب شده و نام بانی اول از بین رفته و آنچه ذکرش ضرورت دارد اینست که وجود آب انبار در ریزدیش از هر چیز مورد حاجت بوده و هست و بانیان این بناء از سازندگان رباط و مسجد و حمام خیرشان بدو تر مردم رسیده است خدا ایشان بیا مرزاد

۱ - معلوم است که در آن زمان خیابان و قنات خیابانی در یزد بوده که حالیه نیست ممکن است در قناتش تغییر اسم شده باشد

میر جلال الدین حسن

بعد از شاه ابوالولی بکلی فرمانداری یزد را از خاندان شاه نعمت الله منتزع شد و سالی چند مردم زیر فشار مأمورین غریب و ناشناس افتادند که موجب رنج و زیان بود تا آنکه مرد خیر خواهی پیدا شد تا مش جلال الدین حسن با صفهان رفت و با دولت صفویه قرار دادی بست مشتمل بر اینکه اقساط مالیات را بموعدهای معینی بپردازد و امنیت شهر را هم عهده دار باشد و دولت از فرستادن مأمورین خود داری و رزد این قرار داد موجب آسایش یزدیان گشت زیرا جلال الدین با مردم سازش میکرد اقساط مالیات را میپرداخت بعد بمرور و وصول میگردگاهی هم مطالباتش سوخت میشد ولی چون منظورش رفاهیت رعیت بود اهمیت نمیداد زیرا آنگونه زیانها در برابر ثروت او چیزی نبود و فاتش در سال ۱۰۸۴ بود پسری داشت موسوم بجلیل الدین حسن او نیز بر طریقه پدر قدم زده دولت هم نظر باینکه خسارتی از این راه نبرد با او موافقت کرده چند سالی هم جلیل الدین رعیت را رعایت کرد و خدایش دو پسر داد یکی را سلطان حیدر نامید و دیگر محمد سعید و آنها هر دو در صورت و سیرت بی نظیر بودند و منظور نظر پرنای و پیر و صغیر و کبیر آنان هم بعد از پدر هر يك از بی دیگری عهده دار و وصول مالیات شدند و تقریباً زمامداری ایشان در امور مالیه یزد با انقضای سلطنت صفویه توأم بود.

روغنیها

عنوان کلانتری در یزد از دوره صفویه کسب اهمیت نمود و بوثر کلانتری محله زرنشتیان که همیشه بسیار کسان خواستار آن بودند و همیشه بر سر کلانتری زرنشتیان بین بعضی سر جنبانها رقابتهائی میشد و پیشکشها بدربار میرفت و قتی

زین العابدین نام اصفهانی کلانتری یزد را گرفته بیزد آمد و لی در اینجا بر قابت دیگران گرفتار و معزول و خانه نشین شد و بفقر و فلاکت دچار گشت پسری داشت لودعی و هوشمند نامش خلیل الله از پدر اجازات خواست که بوضع مخصوصی که تدبیر کرده و روغن از پنبه بگیرد بمجلاد سنگاه و غنگیری مخصوصی اختراع کرد و از این راه گنجی گرانبها بدست آورد و صنعت خود را در قزوین بشاه طهماسب عرضه داشت و مقبول افتاد و در نتیجه منصب کلانتری را برداشته بیزد آمد و چنان لیاقت و کفایت و کرم و سخاوتی بر وزداد که همه رقبا را خانه نشین کرد و شهرتش از حد گذشت و تا بیست سال خوان کرمش گسترده و دست عطایش باز بود و کلانتری خود را بدو تفویض و طمع انجام میداد و بعد از خودش پسرش شاهمیرا روی کار آمد و تا هیجده سال بر رویه پدرش کار کرد و از اختراع او بهره برد و در سانس و مردی با کمال و نویسنده فاضل شده مقرب درگاه سلاطین گشت خانه مین باشی را در عمده خلف خانعلی (کوی زرتشتیان) خرید و ساخت و باغ بیگمی را در مهر بجرد طرح انداخت و آنرا با ختیار حاج محمد صالح با فقی نهاد که از صالحا و علماء بود و بعد از وفاتش پسرش میرزا تورابحضور شاه عباس دوم بازیافت و مقرب شد ولی در همانجا پیدما ر شده از جهان در گذشت و با مر شاه جنازه اش را با تجلیل تمام بآستان قدس رضوی نقل کردند و اختراع او بورته اش منتقل شد و از آن بعد طایفه روغنیها در اصفهان و خراسان متفرق شدند

مؤلف گوید

این گزارش را با جزئی تغییراتی از کتاب تاریخ مفیدی نقل کردیم و العهده علی الراوی و آنچه ترد بعضی از همشهریان شهرت دارد محمد خان والی که در عهدنا صرا الدین شاه دو دفعه بحکومت یزد آمده و یازده سال حکومت کرده و ذکرش خواهد آمد از آنطایفه و غنی بوده گویند محمد حسن

که خدا با شی با او موافق نبود و همیشه کنا به میزد که حاکم و و غنکر چنین
و چنان گفته و لی حقاً محمد خان والی فرمانداری بی نظیر بود و خوی خیرخواهی
و تقوی را از پدرانش خود بوراقت داشت و شرح ابنیه و کارهای او
خواهد آمد

میر میران سیم و دامادش بیگتاش خان

چنانکه ذکر شد بعد از ابو الوالی دیگر کسی از سلسله شاه نعمت الله
در یزد حکومت نکرد و ولی از اندیشه با زماندگان هم بیرون نبود که بهر
قسم ممکن باشد با زرشته بدست آرند تا آنکه میر میران سیم دختر خود را به
بیگتاش خان فشار داد و او مردی جسور بود و هوای ریاست بر سر داشت
در عالم آرای عباسی مینویسد که علی قلی بیگ شاملو قورچی ترکش
داروغه یزد شد و یار انقلابات رخ داد که از آن جمله بود جنگهای امراء
قزلباش و گرفتاری رؤسای ذوالقدر و پناهندگی بعضی به بیگتاش خان فشار
ازدیری بیگتاش خان در یزد و کرمان هوای استقلال داشت و کوس ریاست
میکوفت و با والی فارس یعقوب خان شکرابی در میان داشت و منشأ این
فتن طایفه ذوالقدر بودند که با یعقوب خان جنگیده در هر شکستی بیزد آمده
در پناه بیگتاش خان میآورد و پس از استراحت باز فتنه آغاز میکردند:
بیگتاش خان مردی متکبر بود و بتریاک معتاد و ولی از شیر تانک پر هیز داشت
و مینویسند هر وقت تریاکش گل میکرد میگفت من از محمد مظفر کمتر نیستم
که از شهنه گی میبد سلطنت ایران رسید و همیشه پدر زنش میر میران مصدقش
بود و گفتارش را با آب و تاب تصدیق مینمود و خوش آمدگوییهای او
و ندما دیگر بیگتاش خان را بخاک هلاک نشانند زیرا با دسته از چایکوسان
بفارس رفت که شیراز را از یعقوب خان بگیرد و برگردد علیقلی بیگ را از
یزد براند و خودش والی فارس شود و میر میران حاکم یزد ذکر در چون

این سودای خام بیشت گرمی طایفه ذوالقدر در مغز خود می پخت همین که آنها مخدول شدند مقدمه خذلان و خسران وی هم فراهم شده تا کام از شیراز بازگشت و یعقوب خان بتلافی حرکت او دوازده هزار سپاهی بیزد آورده پیش از محاصره شهر در داخله بین علیقلی بیگ و بیگتاش خان مشاجرت در گرفت و مدتی با هم زد و خورد کردند در خلال آن احوال یعقوب خان با سپاهش رسید و بیگتاش خواست بدفع آنها کوشد و در قدمهای نخستین هم زد و خوردی کرد و نسیم امیدوی وزیدولی در وسط کار در ماند و گویا (موقع تریاک شد جیب سکون چاک شد) بالاخره یا تریاک یا نیت ناپاک مهلتش نداد که جلوی خصم استقامت ورزد بیم و هراس شدید او را فرا گرفته بخانه پدر زن خود سید جلال میر میران رفت یعقوب خان پیام به میر میران داد که بیگتاش خان مقصد دولت است و بدست شما سیرده از غرایب امور را پنکه میر میران نه از او نگهدازی کرد و نه گذاشت بکرمان فرار کند بلکه او را بغلامان یعقوب خان سپرد و فوری تنش از بار سربک شد و همه مردم از حرکت میر میران متنفر شده یکبارہ دل از او بردند و بکلی امید از ما مدارای خاندان نعمت الهی قطع گردید

یزد در فتنه افغانه

خطه یزد در فتنه افغان دچار مشکلات بسیار بوده و تنه امردباشه سامتی که پشتیبان یزدیان شده و در مقابل افغانه ایستادگی کرده و تا اندازه از جلو آمدنشان جلوگیری کرده میرزاعنایت سلطان با فقی بوده و او از مقربان دربار صفویه بویژه شاه سلطانه حسین بود و سلسله خواین یزد که در بند نسیم شرح حالشان خواهد آمد نخستین افتخارشان بوجود آن را در نیک سرشت بود که جان خود و بستگان خود را بصرف میهنخواهی بر کف دست نهاده فدای کاری قابل توجهی کردند و تا زنده بود مردم یزد و کرمان بوجود

شریف مستظهر بودند شاید با اندک دقتی مبرهن شود که در کمتر شهرستانی مانند یزد و کرمان با افغانه زد و خورد و دار و نبرد بعمل آمده و در برابر آن سیل مهیب پایداری شده و همه آنها از برکت و جود آن جوانمرد شریف الذات بود

عنایت سلطان کیست؟

در تاریخ جامع جعفری که هم آنرا تاریخ خوانین یزد گویند و چاپ نشده تألیف میرزا جعفر منشی (۱) (طرب اصفهانی) که تاریخ و صاف هم از مؤلفات اوست مینویسد که عنایت سلطان از بزرگ زادگان یزد بود و از آنجا که چند سال در قصبه بافق اقامت کرده بود اخیراً بیافقی اشتهار یافته بود و گر نه نیاکانش از بزرگان و اشراف یزد بوده بیشترشان در دوره صفویه مصدر خدمات مهمه بوده اند: عنایت سلطان در اواخر عهد صفویه بدربار شاه سلطان حسین تقریبی شایان یافت و بر تبه مین باشی که برترین مراتب بود رسید هر دی بود شجاع و دلیر و هنرمند دارای قریحه و طبع سرشار در انشاء و انشاد بزیور کمالات صوری و معنوی آراسته مثنوی که در غزوه بدر انشاد کرده گواه طبع و قاداوست (گوید)

ز شمشیر کج کار دین است راست * نی نیزه دین مین را عصاست
مجملاً ذکر جلادتهای او و واجد ادش که در جنگهای بزرگ در دور صفویه بروز کرده در جامع مفیدی و سایر کتب مندرج است عنایت سلطان در سال ۱۱۱۸ یک هزار و یکصد و هیجده برای سرکشی علاقه و املاک خود

۱ - میرزا فتح الله خان مشیر الملک که از عهد ناصرالدین شاه تا بحجوه مشروطیت ایران بارها زمامدار او ریزد بویژه مالیه این شهرستان بوده از نبره های میرزا جعفر طرب منشی بوده و در نتیجه خاندان مشیر اصلاً از اهل اصفهانند